خراسان شمالی
روزنامه خراسان شمالی: گروه چهارم نشریات
روزنامه سیاسی،اقتصادی،فرهنگی،اجتماعی خراسان شمالی
پنج شنبه ۱۱ مهر ۱۳۹۸
۴ صفر ۱۴۴۱. شماره ۳۱۰۵
صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری خراسان
مدیر مسئول: محمد سعید احدیان
سردبیر: علی ولی‌زاده
دفترمرکزی: مشهد،بلوارشهیدصادقی(سازمان‌آب)
صندوق پستی: ۵۱۱-۹۱۷۳۵
تلفن: ۳۷۶۳۴۰۰۰-۰۵۱
نمابر دبیرخانه: ۳۷۶۲۴۳۹۵-۰۵۱
پیامک: ۲۰۰۰۹۹۹ چاپ:شهرچاپ‌خراسان
آدرس: بجنورد،خیابان طالقانی غربی،خیابان صمدیه لباف، صمدیه لباف ۱۶، کوچه دوم، پلاک ۹
تلفن اشتراک: ۳۲۲۳۰۰۷۱
صندوق پستی: ۹۴۱۵۵/۱۴۷۷
دفترمرکزی پذیرش آگهی: ۳۲۲۴۵۰۰۵
تحریریه: ۳۲۲۴۷۲۲۲-۳۲۲۲۲۲۱۱
نمابر: ۳۲۲۴۷۲۲۳
مسئول تحریریه: ۳۲۲۳۰۰۲۸
تلفن و نمابر سرپرست: ۳۲۲۳۰۰۱۴
www.khorasannews.com email:bojnord@khorasannews.com
اذان ظهر ۱۱:۳۰ غروب آفتاب ۱۷:۲۲ اذان مغرب ۱۷:۴۰ اذان صبح فردا ۴:۱۳ طلوع آفتاب فردا ۵:۳۸

حوادث

شکایت کوه از قماربازان

نصف روز با زندگی بازها

سیاه بازند و زندگی شان را با قمار، سیاه بخت می کنند؛ بازی که با وسوسه کوچک شکل می گیرد اما در پایان داغ بزرگی بر دل قمارباز می گذارد. مهم نیست با سواد باشی یا بیسواد، قد بلند باشی یا کوتاه، وقتی وسوسه قمار مثل خوره به جانت بیفتد همچون موریانه از داخل تو را می‌جود و نابود می کند.

بازی قمار، اعتیادآور است همچون افیون و معضلات اجتماعی زیادی را به دنبال دارد. به قلمرو زندگی بازها و کوهنورد نماهای سیاه باز می روم و اگر چه هر روز بساط قمارشان به راه است اما جمعه ها حکایت دیگری دارد.

قلمرو قماربازها

همین نزدیکی ها، زیر پوست شهر هر روز بلبشویی به پاست، فقط کافی است اهلش باشید تا شما را به بازی با آتش دعوت کند.

فرقی نمی کند پیر باشید یا جوان، حقوق بگیر باشید یا کارگر ساختمانی فقط کافی است اندکی غفلت کنید تا قمار جای خود را در دل تان باز کند و همچون گیاه هرز بر وجودتان چنبره بزند، از شانه های زندگی تان بالا و بالاتر برود و ریشه زندگی و آینده تان را خشک کند.

ساعت ۱۶ یک روز پاییزی است که با تنی چند از راه بلدها، راهی «قلمرو قماربازها» یا به قول برخی از اهالی فن «کوهنورد نماهای قمار باز» در چند کیلومتری حاشیه بجنورد می شویم. مکانی سخت گذر با پیچ و خم های زیاد است که قماربازهای حرفه ای مسیر آن را پیدا می کنند و پیاده و سواره، خودشان را به بالای کوه می رسانند تا زندگی و دارایی شان را به حراج بگذارند. بلندایی که مشرف به شهر است بپاهایی دارد که مثل عقاب مسیر را زیر نظر دارند تا قبل از افتادن قمار بازها در چنگال قانون، خطر را کشف کنند و در شیارهای اطراف کوه ناپدید شوند.

میدانی بزرگ است که انواع خودرو از شاسی بلند گرفته تا خودروهای معمولی در کنار تعداد زیادی موتورسیکلت گوشه ای جا خوش کرده اند. باقی مانده قماربازهایی که تا چند وقت پیش در یکی از خیابان های هسته مرکزی بجنورد جولان می دادند اما در پی گزارش روزنامه «خراسان شمالی» با اقدام پلیس تار و مار شدند به کوه ها پناه آورده اند و دور از چشم قانون این بازی سیاه را انجام می دهند. عقربه های ساعت همچنان بی توجه به جو سنگین محیط جلو می روند. بازی در گروه های چند نفره آغاز می شود. جوان ها و نوجوان ها با چهره های خسته و ژولیده بیشتر از همه خودنمایی می کنند.

سر کیسه کردن بخت برگشته ها

قماربازها با هر بار سر کیسه کردن تعدادی از بخت برگشته ها ناگهان در میان شیار کوه ها ناپدید و بعد از مدتی دوباره ظاهر می شوند.

میدان دار آن ها یک فرد میانسال است که دو دستیار دارد؛ یکی حسابش را جمع و دیگری آن را تفریق می کند در نهایت حاصل جمع و تفریق قمار روزانه اش جیب خالی است.

برخلاف آفتاب نه چندان داغ روز، میدان قمار داغ داغ است و تراول های تا نخورده در عرض چند ثانیه بین قماربازها دست به دست و به نوعی شوربخت و خوشبخت موقتی نمایان می شود.

احوال پرسی و خوش آمد گویی آن ها حکایتی دیگر دارد و با تنه زدن و گفتن الفاظ رکیک به یکدیگر ابراز محبت می کنند و بعد از آن سریع وارد گود قمار زندگی شان می شوند.

شاید تصور بعضی از افراد این است که قماربازها به خاطر بیسوادی و ناآگاهی وارد این بازی دو سرباخت می شوند اما در کمال حیرت، تعدادی بازنشسته و شاغل هم در میان آن ها دیده می شوند که با باخت سنگین شان حتی نای ایستادن و روی بازگشت به خانه را ندارند و هاج و واج و مایوس فقط نظاره گر پول هایی هستند که تا چند دقیقه قبل صاحب شان بودند.

وقتی شلوارش را قمار می کند

میدان مسطح قمار روی کوه بلندی دایر است. قماربازهای قدیمی تر، گوشه ای را با برپایی چادر قلمرو خود یا به نوعی قُرُق کرده اند و آدم های خودشان را بازی می دهند. تا ریال آخر می برند و می بازند و تا جایی ادامه می دهند که حتی شرکت کننده ای که آه در بساطش نمانده است حاضر می شود شلوار تنش را قمار کند که با تمسخر بقیه قماربازها عقب می نشیند! عقربه های ساعت نزدیک شدن شب را فریاد می زنند اما بر عکس حضور قماربازها بیشتر و بیشتر می شود و گویا از تاریکی محل نگران نیستند زیرا گوشی های همراه به یاری شان می آید و محل را روشن می کند. ساعتی از حضورمان در محل نگذشته است که یک نوجوان که همه او را به واسطه رد تیزی های زیادی که روی دست و بازوانش است، «خط خطی» می نامند به جمع قماربازها ملحق می شود.

یکی از شرکت کنندگان با دیدن او فریاد می زند که چرا بدهی اش را نمی دهد که جو با بگو مگوی آن دو برای چند لحظه متشنج می شود. نوجوان قمارباز ابروهایش را با اخم به هم گره می زند و از طلبکارش مهلت می خواهد و خطاب به او می گوید: «مگه کور بودی و ندیدی روز قبل چند میلیون تومن باخت دادم و حالا مثل تازه به دوران رسیده ها چندرغاز از من طلب داری و هنوز از راه نرسیده ام جلوی بقیه پاچه می گیری؟! مهلت بده امروز بازی می کنم و طلب ات رو می دم». نوجوان قمارباز، مرد میانسال را از میدان خارج می کند و نبض بازی را در دست می گیرد.

تاس می اندازد و پشت سر هم می برد و به گفته خودش بر عکس روز قبل این بار دستش آمد دارد و یکی، یکی تراول ها را از آن خود می کند.

در عرض چند دقیقه مشت اش پر از اسکناس های تا نخورده می شود و غرش کنان مدام حریف می طلبد.

جو میدان هر لحظه سنگین تر و نفس ها در سینه ها حبس می شود. گویا مشام یکی از قماربازها تیز می شود تا جایی که سابقه من و همراهم را از راه بلدمان می پرسد و با تایید او که خودی هستیم، به نوعی ذره بین اش از روی ما برداشته می شود.

بساط قماربازها هر دقیقه با آمدن افراد جدید گسترش می یابد و همهمه و نفس تند آن ها در فضای کوه می پیچد. دارنده موتور سه چرخ یا همان «قهوه چی» سیار قمار بازها هم از راه می رسد و گل از گل حاضران می شکفد و یکی یکی خود را مهمان یک استکان چای می کنند تا کامی تر کنند و با نفسی تازه به میدان قمار زندگی شان برگردند. یکی از شرکت کنندگان موسپید و لاغر اندام توجهم را جلب و هر بار گردنش را جلوی یک قمار باز خم می کند تا شاید بتواند کمی پول قرض بگیرد اما با دست رد آن ها مواجه می شود.

وقتی از او سوال می کنم «آیا جیب ات ته کشیده؟» جواب می دهد: «بله داداش بدجوری هم ته کشیده چون دار و ندارم را امروز مثل روزهای قبل به باد دادم و حتی کرایه برگشت به خانه را ندارم و الان منتظر خروج یک قمارباز با ماشین هستم تا خودم را به شهر برسانم.» کمی با او گرم می گیرم و شغل اش را جویا و از تعجب میخکوب می شوم. پاسخ می دهد: «بازنشسته هستم و معتاد قمار شده ام، دست خودم نیست. هر روز به بهانه کوهنوردی با دوستانم، زنم را دور می زنم و خودم را به این مکان دور افتاده می رسانم تا با قمار ته مانده جیب ام کمی آرام بگیرم». البته قاه قاه می خندد و می گوید: «خب زیاد هم بیراه نمی گویم چون این هم یک جور کوهنوردی است، مگر نمی بینی چطور قماربازها مسافت زیادی را از کوه بالا می آیند و خیس عرق می شوند».

البته علاوه بر او، تعدادی شاغل هم در بین قماربازها به اصطلاح هنرنمایی می کنند و بدون ترس از عواقب و اخراج از کار، مشغول قمار زندگی شان هستند.

قمار از طلاهای زن تا مستمری مادر

افرادی هم در گوشه ای کز کرده اند و فقط نظاره گر هستند که با اشاره یکی از شرکت کنندگان وقتی نگاهم با نگاه چند فرد بازنده گره می خورد غم سنگینی را در چشمان شان احساس می کنم زیرا کشتی رویای زندگی شان در دریای بی رحم قمار غرق شده است. بنا به گفته یک شرکت کننده، آن چند قمار باز جوان طی روزهای قبل یکی خودرویش، دیگری طلاهای زنش و یکی هم مستمری مادرش را سر قمار حراج کرده است.

همان طور که نظاره گر دستان قماربازها هستم ناگهان با شوخی یکی شرکت کنندگان فضا متشنج می شود. او با گفتن کلمه «پلیس»، قماربازها را برای لحظه ای تار و مار می کند و رنگ از رخسارشان می پرد تا این که با خنده گوینده و شنیدن «شوخی کردم» همه سر بازی شان برمی گردند.

قماربازها بسیار خرافاتی هستند، حتی حین تاس انداختن به جملات برخی شرکت کنندگان معترض می شوند که صدای شان آمد ندارد و عامل شوربختی شان پرحرفی برخی افراد است.

احساس خطر

با گذشت چند ساعت از حضورمان نگاه های سنگین برخی قماربازها هنوز از روی من و همراهم برداشته نشده است. به نمایندگی از راه بلدمان برای «رد گم کنی» دو تاس را در دستانم می چرخانم و آن ها را وسط میدان خاکی قل می دهم. از قضا به گفته قماربازها دستم آمد دارد و پول ها از آن من می شود! ناگهان نگاه ها به سمت ام می چرخد و با تشویق حضار روبه رو می شوم که فریاد می زنند: «تازه وارد بنداز، تازه وارد بنداز که دستت عجب آمد دارد و امروز روز توست». گل از گل همراهم می شکفد اما ناگهان ورق برمی گردد و برخلاف چند دقیقه قبل تاس‌ها روی ناخوش به من نشان می دهند و تا به خودم می آیم جیب همراهم خالی می شود. او وارد معرکه می شود و رو به من می گوید: «پاشو داداش هنوز سیاه بخت مان و ما را پای پیاده راهی خانه نکردی دست از بازی بکش که حاصل دسترنج چند روزمان را بر باد دادی»!

محو شدن مال و اعتبار

ساعت از ۸ شب گذشته و تاریکی شب روشنایی محیط را در خود بلعیده است اما گویا قماربازها که در بین شان افراد سابقه دار هم هستند حاضر نیستند از قمار زندگی شان دست بکشند. با خنک شدن هوا برعکس فضای سنگین قماربازها داغ و داغ تر می شود.

با همراه و راه بلدمان میدان قماربازها را ترک می کنیم و سراشیبی تند جاده خاکی کوه را به سمت شهر در پیش می گیریم و با پشت سر گذاشتن قلمرو قمار بازهای کوهنورد نما، آن ها در گرد و غبار محیط و تاریکی شب محو می شوند مثل مال و اعتبارشان.

> تاس می اندازد و پشت سر هم می برد و به گفته خودش بر عکس روز قبل این بار دستش آمد دارد و یکی، یکی تراول ها را از آن خود می کند. طولی نمی کشد که در عرض چند دقیقه مشت اش پر از اسکناس های تا نشده می شود و غرش کنان مدام حریف می‌طلبد